

علوم اجتماعی (سال چهارم انسانی)

درس 5 (عقاید و ارزش های بنیادین
فرهنگ غرب)

مدرس: آزیتا بیدقی

○ سکولاریسم و دنیوی‌گرایی

سکولاریسم مهم‌ترین ویژگی هستی‌شناختی فرهنگ معاصر غرب و به معنای رویکرد دنیوی و این جهانی به هستی و جهان می‌باشد. غلبه سکولاریسم بر فرهنگ غرب سبب شده است تا همه ظرفیت‌های وجودی انسان متوجه آرمان‌ها و اهداف دنیوی و این جهانی شود. بدین ترتیب، ابعاد معنوی انسان و جهان یا به فراموشی سپرده شده یا به صورتی گزینشی در حاشیه اهداف و نیازهای دنیوی به خدمت گرفته می‌شود. بر همین اساس، فلسفه‌ها و عقاید سکولار در فرهنگ غرب به دو دسته «آشکار» و «پنهان» تقسیم می‌شوند.

● سکولاریسم آشکار فلسفه‌ها و عقایدی را شامل می‌شود که به صراحت ابعاد متافیزیکی و فوق طبیعی را انکار می‌کنند. این دسته از عقاید، مکاتب مختلف ماتریالیستی و ماده‌گرایانه را تشکیل می‌دهند.

● سکولاریسم پنهان شامل دیدگاه‌ها، فلسفه‌ها و جهان بینی‌هایی است که به نفی ابعاد معنوی هستی نمی‌پردازند؛ بلکه بخش‌هایی از عقاید معنوی و دینی را در خدمت نظام دنیوی و این جهانی قرار می‌دهند و از توجه یا عمل به بخش‌های دیگر سر باز می‌زنند. رویکرد گزینشی جهان غرب به ابعاد معنوی و دینی جهان، سبب پیدایش و رشد برخی از نهضت‌های جدید دینی شده است که از آن با عنوان پروتستانتیسم، یاد می‌شود.

در فرهنگ معنوی و دینی، آبادی دنیا و این جهان، هدف مستقلى نیست؛ بلکه خود

وسیله‌ای است که در خدمت اهداف معنوی قرار می‌گیرد.

○ اومانیسم و اصالت انسان دنیوی و این جهانی

اومانیسم، مهم ترین ویژگی انسان شناختی فرهنگ معاصر غرب است و به معنای اصالت انسان دنیوی و این جهانی است.

اومانیسم از نتایج منطقی سکولاریسم است.

در فرهنگی که نگاه خود را به موجودات متکثر این جهان متمرکز و محدود می‌سازد، انسان موجودی نیست که در سایه حقیقتی برتر، مسئولیت و وظیفه تدبیر معنوی این جهان را داشته باشد؛ بلکه موجودی این جهانی است که اصالتاً و با نظر به ذات خود، اراده تصرف در دیگر موجودات و تسلط بر آنها را دارد.

اومانیسم، پدیده‌ای است که در ابعاد مختلف فرهنگ غرب نظیر هنر، ادبیات و حقوق بروز و ظهور یافته است.

هنر قرون وسطی، بر ابعاد معنوی و آسمانی انسان تاکید می‌ورزید و نقاشان چهره‌های اسوه‌های انسانی را در هاله‌ای از قداست تصویر و ترسیم می‌کردند، اما در هنر مدرن، توجه هنرمندان بر ابعاد جسمانی و زیبایی‌های بدنی آنها تمرکز می‌یابد.

در ادبیات مدرن به سلوک‌های معنوی، و مکاشفات و مشاهدات الهی انسان توجهی نمی‌شود و به حالات روانی آدمیان در زندگی روزمره دنیوی و این جهانی پرداخته می‌شود، به همین دلیل، رمان در فرهنگ مدرن غرب، بیشترین اهمیت را پیدا می‌کند.

برایم

حقوق انسان در فرهنگ دینی، مبتنی بر فطرت الهی انسان است و صورت معنوی و آسمانی دارد؛ اما حقوق بشر بر مبنای اندیشهٔ اومانیستی، صورتی دنیوی و این جهانی دارد و بر اساس خواسته‌ها، عادت‌ها و تمایلات طبیعی آدمیان شکل می‌گیرد.

انسان مدرن خواسته‌های دنیوی و این جهانی خود را بدون آنکه نیازی به توجیه الهی و آسمانی داشته باشد به رسمیت می‌شناسد و به همین دلیل اومانیسم را می‌توان به فرعونیت آشکار یا تفرعنی عریان ترجمه کرد.

روشنگری ناظر به روش رویارویی با حقیقت و شناخت است، و موانع شناخت حقیقت و راه وصول به آن را معرفی می‌کند.

روشنگری در معنای عام خود، پدیده‌ای مدرن و مربوط به فرهنگ معاصر غرب نیست.

روشننگری در معنای خاص، ناظر به مبنای معرفت شناختی پذیرفته شده در فرهنگ غرب است و در این معنا، روشی از معرفت و شناخت است که با دو مبنای سکولاریسم و اومانیسم همراه شده است.

روشنگری در دو سده هفدهم و هجدهم، بیشتر رویکردی عقل‌گرایانه و راسیونالیستی^۱ داشت. در سده نوزدهم و بیستم، بیشتر صورت حس‌گرایانه و آمپریستی^۲ پیدا کرد و از پایان قرن بیستم با افول تجربه‌گرایی، اصل روشنگری و به دنبال آن، فرهنگ مدرن، گرفتار بحران معرفت‌شناختی شده است.

روشنگری با رویکرد دنیوی و این جهانی، هنگامی که با شناخت عقلی همراه باشد، به دلیل اینکه مرجعیت وحی را نمی‌پذیرد به **دئیسم**^۳؛ یعنی دین بدون شریعت و بدون مذهب - لامذهبی - ختم می‌شود و هنگامی که به شناخت حسی و تجربی محدود شود، نوعی علم تجربی و دانش سکولار را پدید می‌آورد.

پایان